

چشم انداز نظم جهانی^(۱)



آنتونی گیدنز

ترجمه: محمدرضا جلالی پور

آنتونی گیدنز، یکی از شناخته‌شده‌ترین جامعه‌شناسان معاصر است و در طول سه دهه گذشته از اثرگذارترین متفکران و نظریه‌پردازان این رشته بوده است. او نویسنده و مؤلف بیش از سی کتاب است که به بیش از سی و پنج زبان ترجمه شده‌اند. کتاب‌های وی، از موفق‌ترین کتب درسی در رشته جامعه‌شناسی است و تفاسیر وی از سنت جامعه‌شناسی کلاسیک، محور اصلی دروس کارشناسی و کارشناسی ارشد بوده است. گیدنز از سال ۱۹۹۷ ریاست کالج LSE در لندن را برعهده دارد و طی این مدت این کالج را به یکی از بهترین محیط‌های فکری علوم اجتماعی تبدیل کرده است. او توانسته است بهترین نیروهای فکری را جذب LSE کرده و برنامه‌های میان رشته‌ای جدیدی را پایه‌ریزی کند. گیدنز از متفکران اصلی سوسیال دموکراسی جدید محسوب می‌شود. آرای او در عرصه سیاسی نیز مؤثر بوده و مخصوصاً بحث‌های پیرامون آینده دموکراسی در جهان را دستخوش تغییر کرده است. وی، مشاور محبوب تونی بلر (نخست‌وزیر و رئیس حزب کارگر انگلستان) و صاحب انتشارات بزرگ، علمی و موفق Polity Press نیز هست. یکی از مهمترین دغدغه‌های گیدنز، ایجاد یک فرهنگ عمومی در مورد علوم اجتماعی بوده و در این زمینه تا حدود زیادی موفق عمل کرده است. او یکی از اولین متفکرانی است که از اواسط دهه هشتاد به بحث جهانی شدن پرداخته و همواره در این زمینه تولیدات مؤثری داشته است. وی در سال ۱۹۹۸ به ارائه چند سخنرانی پیرامون جهانی شدن در شبکه بی‌بی‌سی پرداخت که بعداً در کتاب «جهان رها شده»^(۲) منتشر شدند. آنتونی گیدنز در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ طی پنج سخنرانی متوالی دیگر تحت عنوان «چشم‌اندازهای جهانی در زمانه گذار»^(۳)، دوباره به بحث جهانی شدن پرداخت. عناوین این پنج سخنرانی، «چشم‌انداز نظم جهانی»، «چشم‌انداز دولت-ملت»، «چشم‌انداز نابرابری جهانی»، «چشم‌انداز خانواده» و «چشم‌انداز دموکراسی» است. این سخنرانی‌ها یکی از آخرین تولیدات اوست، چرا که امسال آخرین سال ریاست او بر دانشگاه LSE است و بازنشست خواهد شد. این مقاله، ترجمه اولین سخنرانی از این سری سخنرانی‌ها است. یکی از ویژگی‌های تونی گیدنز، کلام روان و شیوای اوست. او برنده جایزه «بهترین سخنران جهان» از دانشگاه آرهس^(۴) دانمارک است. لذا در این ترجمه سعی شد تا به ساختار خطابی و طبیعی آن لطمه‌ای وارد نشده و بصورت سخنرانی ترجمه گردد.

مربوط به «رهبری و مدیریت»^(۵) است. اگر شما در سازمانی باشید که مدیریت خوبی داشته باشد، متوجه خواهید شد و بالعکس. به اعتقاد من اینجا، یعنی دانشگاه LSE سازمانی است که «رهبری و مدیریت» دارد.

و اما علت سوم. من بیکار او را به کویت بردم، او در حالیکه خود را معرفی می‌کرد، گفت که طرفدار تیم تانتهام هاتسپار^(۶) است. اولین سؤالی که حضار در جلسه پرسیدند، در مورد سازمان تجارت جهانی بود، ولی دومین سؤال درباره تیم‌های اسپارس^(۷) و آرسنال^(۸) بود. پس از آن در تمام مدت زمانی که در کویت بودیم، این سؤالی بود که همه می‌پرسیدند. رابطه بین «ساخت» و قوانینش با «عاملیت» و تنش بین این دو، با هیچ مثالی بهتر از بازیکنان فوتبال در زمین نمی‌توانست نشان داده شود.

پس بیش از این مزاحم نمی‌شوم و از شما دعوت می‌کنم تا به اولین سخنرانی از این سری جلسات که توسط رئیس‌مان ارائه خواهد شد توجه کنید.

گیدنز: من هم متقابلاً باید بگویم که فرد هالیدی یکی از مؤثرترین اندیشمندان LSE است. او یکی از بهترین کارشناسان روابط بین‌الملل ماست. او در پایان سخنرانی‌ام کمی با من بحث خواهد کرد و چند دقیقه هم برای پاسخگویی به حداقل یک یا دو سؤال از طرف حضار خواهیم داشت. لذا من با کمی

مختلفی تقسیم شده‌ایم (هفده دیپارتمان) که در تقسیم بندی ظریفی هر یک روی موضوع مشخصی تمرکز دارند. یکی از کارهایی که تونی به عنوان شخصیتی بین رشته‌ای انجام داده است، گسترش نشست‌ها و بحث‌های اینچنینی در دانشگاه برای ایجاد یک فرهنگ عمومی علوم اجتماعی بوده است. یکی از مسائلی که او سالها بطور خاص روی آن کار کرده است، رابطه «ساخت»^(۹) و «عاملیت»^(۱۰) است؛ یعنی رابطه بین مسائلی از جامعه که شما به هیچ عنوان نمی‌توانید تغییر دهید و چیزهایی که می‌توانید تغییر دهید. می‌دانم که خوشایند تونی نیست، ولی باید اضافه کنم که «ساخت»‌هایی مانند فصل‌ها، سال تحصیلی و هنجارهای جامعه لیبرال، جزو بهترین محبوب‌های من هستند. البته مسائل مربوط به عاملیت را هم دوست دارم، ولی آنتونی گیدنز علیرغم مشرب نظری‌اش به سه دلیل و از سه جهت مظهر بحث اهمیت «عاملیت» است. اول اینکه او به «آموزش»^(۱۱) معتقد است. او تأکید خاصی بر امور آموزشی و نحوه عملکرد فرد نسبت به آموزش خود دارد. او برای آموزش دادن در مورد دنیایی که می‌سازیم و چالشهایی که با آن روبرو هستیم، اهمیت خاصی قائل است و همین تأکید او، علت جمع شدن ما در اینجا و برگزاری چنین نشست‌هایی است.

علت دوم، اعتقاد و تأکید او بر مسائل

فرد هالیدی^(۵)

مقدم شما خانم‌ها و آقایان را به اولین جلسه از سری جلسات «سخنرانی‌های ریاست»^(۱۲) LSE گرامی می‌دارم. من، فرد هالیدی از دیپارتمان روابط بین‌الملل دانشگاه LSE هستم. مایه خوشبختی است که ریاست دانشگاه تصمیم گرفته‌اند تا اولین سخنرانی خود را پیرامون یک موضوع بین‌المللی ارائه کنند.

حدود بیست سال است که در این دانشگاه هستم و همکاری با تونی گیدنز در این مدت برای من افتخاری بسیار بزرگ و برانگیزاننده بوده است. ما در این دانشگاه به دیپارتمان‌های

جهان
قبل از
یازدهم سپتامبر
بیشتر
عوامل مؤثر
گرایش‌ها
و تقسیم‌بندی‌هایی را
که در پس
واقعه
یازدهم سپتامبر
خوابیده است
در خود داشت





آشفنگی و ترس، منتظر سؤالی که فرد در پایان سخنرانی از من می‌کند، خواهم ماند. اما صادقانه می‌گویم که فرد برای LSE با اهمیت تر از من است. به هر روی امیدوارم که زوج کاری خوبی باشیم.

ابتدا به همه حضار خوش آمد می‌گویم و به ویژه مقدم دانشجویان جدید LSE را گرامی می‌دارم. پیش از این با چند تن از دانشجویان جدیدالورود این سال تحصیلی صحبت می‌کردم. امیدوارم که این دانشجویان هم LSE را به اندازه من از لحاظ فکری و نظری مهیج و محرک بیابند و در سخنرانی‌ها و نشست‌های عمومی متنوعی که LSE برگزار می‌کند، شرکت کنند. مطمئناً اینجا بهترین محیط فکری در علوم اجتماعی است.

در این سلسله جلسات، پنج سخنرانی ارائه خواهد داد که سه سخنرانی در این ترم تحصیلی و دوتای دیگر در ترم آینده ارائه خواهد شد. برخلاف فرد هالیدی، تقریباً تمام این سخنرانی‌ها در مورد سازمان‌های جهانی است. تمام آنها درباره آینده پاره‌ای از سازمان‌های بزرگ است که بر زندگی ما تأثیر دارند. امروز در مورد یک پس زمینه کلی پیرامون این سؤال که چه چیزی جامعه جهانی را دگرگون می‌سازد و تغییر می‌دهد سخن خواهم گفت. در سخنرانی بعدی درباره آینده ملت و دولت-ملت در عرصه جهانی صحبت خواهم کرد. در جلسه سوم در مورد نابرابری جهانی و چیزهایی که در مورد آن می‌دانیم و علل موجه آن و راه‌های علاج و مقابله با آن سخن خواهم گفت و بعد از آن هم در سخنرانی چهارم، پیرامون آینده "خانواده" و تغییرات جهانی در خانواده صحبت خواهم کرد که به نظرم اهمیت آن از اهمیت سازمان‌ها و نهادهای بزرگ کمتر نیست. پنجمین و آخرین سخنرانی هم درباره آینده مردمسالاری است که در ترم بعد ارائه خواهد شد.

یک لیست منابع مطالعاتی برای این سخنرانی‌ها موجود است که بر روی سایت LSE گذاشته شده است. این لیست، منابع مطالعاتی نسبتاً گسترده‌ای برای افرادی است که مایل هستند به منابعی رجوع کنند که پس زمینه‌ای که ارائه می‌دهم را تشکیل می‌دهد.

موضوعی که امروز درباره آن بطور پایه‌ای صحبت می‌کنم، وضعیت نظم جهانی است و اینکه چگونه به وضعیت کنونی رسیدیم. به چشم اندازه‌های محتمل جامعه جهانی هم خواهم پرداخت. وقتی این موضوع مطرح می‌شود، تقریباً غیر ممکن است که از وقایع یازدهم سپتامبر شروع نکنیم؛ چراکه این وقایع یک عامل مهم جدید را در ساخت نه فقط جوامع خاص، بلکه کل نظام جهانی مطرح کرده است. هم اکنون همه، یادداشتها و گزارشهایی را در روزنامه‌ها می‌خوانند که در آنها گفته شده است که پس از

حملات تروریستی به نیویورک و واشنگتن و بعد از وقایع یازدهم سپتامبر، جهان هیچگاه همانند قبل از این وقایع نخواهد شد.

آیا واقعاً جهان هیچگاه همانند قبل نخواهد شد؟ دو پاسخ متفاوت و تقریباً متضاد به این پرسش می‌توان داد.

پاسخ اول که می‌توان داد این است که جهان برای کسانی که در آمریکا زندگی می‌کنند دوباره مانند قبل نخواهد شد؛ چرا که آن نوع امنیت و عایق بندی و جدا و مجزا بودن را که قدرت زیاد آمریکا در وقایع جهانی برای آنها به ارمغان آورده بود، احتمالاً برای همیشه و حداقل قطعاً تا پایان این قرن از بین رفته است. آن احساس روانی و حس آسیب‌ناپذیری که بسیاری از مردم آمریکا داشتند از بین رفته است و قطعاً در آینده قابل پیش‌بینی باز نخواهد گشت. در اینجا اتفاق جدیدی افتاده است و آن اتفاق جدید فقط بسادگی مربوط به اتفاقی که در آمریکا می‌افتد نیست، بلکه اگر تابحال اتفاقی جهانی وجود داشته است، این هم اتفاقی جهانی است و قطعاً توسط عاملان و مرتکبان آن هم بصورت واقعه‌ای جهانی طراحی شده است. من دوباره به این موضوع باز خواهم گشت و در مورد آن بیشتر سخن خواهم گفت.

هم اکنون از پیامدهایی که این واقعه در پی خواهد داشت اطلاعی نداریم چراکه ما هم همانند کشورهای دیگر و نیز خود آمریکا در ابتدای این بازی قرار داریم، نه در پایان آن. ما نمی‌دانیم که این واقعه، تغییری عمده در اشکال برخورد‌های خشونت‌آمیز ایجاد خواهد کرد یا نه. شاید اتفاقاتی که افتاد نشان دهنده چیزی در قرنی باشد که همه شما بیشتر عمر خود را در آن سپری خواهید کرد. شاید فقط نشان دهنده درگیری مستقیم بین کشورها نباشد، بلکه نشانگر درگیری بین بازیگران غیر دولت-ملتی که در شبکه‌هایی در سطح جهان فعالیت می‌کنند، باشد که اشکال مختلف خشونت را برای دستیابی به اهداف مختلف بکار می‌گیرند. شاید این واقعه تغییری عمده را ایجاد کند که هنوز نمی‌دانیم آن دگرگونی عمده چیست. این واقعه در آمریکا نشان دهنده چیزهای بیشتری است و شاید این معنا را بدهد که آن دسته از شما که آمریکایی هستید و کسانی که در آمریکا زندگی می‌کنند، احتمالاً یک سری فعالیت‌های تروریستی پیوسته و البته در سطح پائین‌تری را تجربه خواهند کرد؛ همانند آنهایی که ما در انگلستان تجربه کردیم و بسیاری از کشورهای دیگر در دهه‌های گذشته تجربه کردند. البته منظورم لزوماً تکرار آن وقایع عظیم نیست، بلکه احتمالاً تعداد زیادی از حملات کوچکتر اتفاق خواهد افتاد؛ همانطور که در انگلستان طی یک زمان قابل توجهی به دست سازمان‌های نظامی مختلف اتفاق می‌افتاد. لذا قرائن قابل حس مهمی

وجود دارند که می‌گویند جهان هیچگاه همانند قبل نخواهد شد و منظور از جهان هم فقط آمریکا نیست. شاید تغییری عمده در اشکال خشونت‌هایی که در چند دهه آینده خواهیم دید، ایجاد شود.

اما پاسخ دوم مخالف پاسخ اول و حتی از جهتی پاسخی قوی‌تر است. و آن اینکه جهان از بسیاری جهات، همانند قبل خواهد ماند. دو عامل عمده در این پاسخ وجود دارد. یکی اینکه بعد از اتفاقی حتی در این حد و اندازه، پس از مدتی وضعیت عادی باز خواهد گشت. پس از مدتی یک نوع احساس روانی امنیت که مردم باید در مواجهه با یک دنیای پرخطر داشته باشند، باز می‌گردد. اگر مرا بخاطر این مقایسه بیش با افتاده ببخشید، من این وضعیت عادی را با وقتی که شما مشغول رانندگی هستید و یک سانحه رانندگی دلخراش و بزرگ را می‌بینید مقایسه می‌کنم. قطعاً میان شما افرادی هستند که رانندگی می‌کنند. وقتی در حال رانندگی از کنار یک صحنه تصادف که در آن افرادی کشته شده‌اند می‌گذرید، چه می‌کنید؟ احتمالاً چند لحظه‌ای آرام‌تر رانندگی می‌کنید. علت آن این است که متوجه خطراتی می‌شوید که در این وضعیت عادی با آن روبرو هستید و از لحاظ روانی شوکه می‌شوید و به عنوان یک راننده باید هم شوکه شوید. در واقعه یازدهم سپتامبر هم، ما ناگهان خطرات متنوعی که ممکن است برای هر جامعه‌ای پیش بیاید را دیده‌ایم. خطرات متنوعی از آسیب‌پذیری‌ها وجود دارد، آنهم اشکال جدید آسیب‌پذیری‌ها اما از لحاظ روانی شما نمی‌توانید در جهانی زندگی کنید که همیشه خود را با تمام خطرات در تمام زمان‌ها روبرو می‌بینید. شما متمایل هستید تا پاره‌ای از آنها را فراموش کنید و به آنها توجه نداشته باشید. لذا وقتی در حال رانندگی، آن سانحه رانندگی را می‌بینید، پس از مدتی سرعت شما کم کم زیاد می‌شود

«ارتباطات همزمان»
اصلی‌ترین عامل
به هم وابستگی
روزافزون ماست
تلفیق فن‌آوری
اطلاعات
و رایانه‌ای شدن
باعث شد
تا بازارهای
اقتصادی
به بازارهایی تجاری
تبدیل شوند
که در طول ۲۴ ساعت
فعال هستند

و احتمالاً مثلاً در حدود یک ساعت بعد دوباره به سرعتی می‌رسید که قبل از دیدن تصادف داشتید. در آمریکا هم نوعی بازگشت به وضعیت عادی صورت خواهد گرفت و کشورهای دیگر جهان که این حادثه بر آنها تأثیر گذاشته است هم به وضعیت عادی باز خواهند گشت؛ اما زمان این بازگشت را نمی‌دانیم، چرا که از پیامدهای بلند مدت تر این واقعه بی‌خبریم.

عامل دوم بسیار مهم تر است و من آن را «عامل دهم سپتامبر» می‌خوانم و بیشتر این سخنرانی و سخنرانی‌های متوالی بعدی درباره دهم سپتامبر است، نه یازدهم. منظورم از دهم سپتامبر، جهان به صورتی است که قبل از رخداد این حادثه بود. جهان قبل از این حادثه، بیشتر عوامل مؤثر، گرایش‌های و تقسیم‌بندی‌هایی را که در پس واقعه یازدهم سپتامبر خوابیده است، در خود داشت. برای درک این که در یازدهم سپتامبر چه اتفاقی افتاد، باید یک تجزیه و تحلیل ساختاری از روند امور و وقایع در جامعه جهانی داشته باشیم. بخش عمده این سخنرانی را به همین موضوع اختصاص خواهم داد. این تجزیه و تحلیل ساختاری باید با بررسی تأثیر زندگی کردن در یک دنیای جهانی تر شروع شود و باید آنرا با بحث جهانی شدن آغاز کرد؛ چرا که این بحث برای ما درحقیقت ضروری تر شده است. شکی نیست که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بسیار به هم وابسته تر از جهانی است که نسل‌های قبل در آن زندگی می‌کردند و نیز شکی نیست که این حمله هم از جهتی یکی از مصادیق همان بهم وابستگی است؛ چرا که یک شبکه بزرگ و در سطح کشورهای مختلف در آن دخیل بود.

پس من قسمت اعظم این سخنرانی را به بحث درباره وضعیت کنونی جهان با توجه به بحث جهانی شدن اختصاص خواهم داد و در پایان بطور اجمالی به مسائلی که در ابتدای سخنم طرح کردم باز خواهم گشت. بحث جهانی شدن^(۱۲) و ماهیت آن و نیز معنای زندگی در یک دنیای جهانی تر و به هم وابسته تر، دو دوره را پشت سر گذاشته است. ساده‌ترین تعریف جهانی شدن، «به هم وابستگی»^(۱۳) است. زندگی کردن در یک دنیای جهانی تر یعنی زندگی در یک دنیای به هم وابسته تر که در آن رخدادها یک سوی جهان، مستقیماً بروی وقایع سوی دیگر جهان تأثیر می‌گذارد.

«دیوید هلد»^(۱۴) که یکی دیگر از اساتید دانشگاه LSE است، اولین مرحله را «دوره بحث‌های فراوان در مورد جهانی شدن»^(۱۵) می‌خواند. این مرحله به حدود بیست سال پیش بازمی‌گردد و اصولاً مرحله‌ای آکادمیک و علمی بود. این بحث در مورد این بود که اساساً جهانی شدن وجود دارد یا نه. لذا بحثی بود که با منطق عمیق تری این سؤال را طرح می‌کرد که جهان در طول بیست سی

سال گذشته چقدر تغییر کرده است. بسیاری به این مسئله که جهان امروز واقعاً بسیار متفاوت با جهان دهه چهل یا پنجاه و یا حتی صد سال پیش است، باور ندارد. این افراد به عنوان «ناباوران به جهانی شدن»^(۱۶) این شناخته می‌شوند. ناباوران به جهانی شدن معتقدند که علیرغم بحث‌های جهانی شدن و مجادله‌های مربوط به این مفهوم، تغییر زیادی در جهان رخ نداده است. آنها استدلال می‌کنند که اگر مخصوصاً به صد سال پیش یعنی اواخر سده نوزدهم نظر کنیم، خواهیم دید که در آن زمان نیز یک نظام اقتصادی بسیار باز وجود داشته است و مبادله‌های بسیاری بین ارزهای رایج، در جریان بوده و تجارت‌های فیزیکی فراوانی برای کالاها و اجناس صورت می‌گرفته است. کشورها در اواخر قرن نوزدهم مرزهای نسبتاً بازی داشته‌اند و مهاجرت‌های توده‌ای وسیعی همانند مهاجرت‌های توده‌ای امروز، در سطح جهان انجام می‌شده است. ناباوران به جهانی شدن می‌پرسند که چه چیزی تغییر کرده است و چه اتفاق جدیدی رخ داده است؟ شاید ادعا شود که جهان مابطور بنیادی تغییر کرده است و ما در یک عصر جدید جهانی قرار داریم، ولی آنها می‌گویند این ادعا بی‌پایه است؛ چرا که تغییر عمده‌ای صورت نگرفته است و بیشتر تغییرات ایجاد شده، نوعی بازگشت به شرایط اواخر قرن نوزدهم است.

این مرحله اول بحث‌های فراوان درباره جهانی شدن بود که البته عمرش بسر آمد و پایان یافت. این مرحله مخصوصاً به برکت کارها و تولیدات دیوید هلد، فرد هالییدی و بسیاری از نویسندگان دیگر به پایان رسید که تعدادی از آنها هم در LSE تدریس می‌کنند. این نویسندگان بطور قطع نشان دادند که ناباوران به جهانی شدن عمدتاً در اشتباه‌اند. نهادها و سازمانهای اصلی جامعه جهانی از حدود سی سال پیش تغییر چشمگیری کرده‌اند و علیرغم این که شباهت‌هایی بین مرحله کنونی جهانی شدن و اواخر سده نوزدهم وجود دارد، تفاوت‌های آن پررنگ تر است. اگر مایل باشید می‌توانید اواخر سده نوزدهم را دوره اول جهانی شدن بخوانید؛ همانطور که عده‌ای هم این کار را کرده‌اند. آن عصر جهانی شدن با وقوع دو جنگ جهانی خاتمه یافت. من با این گفته که ما در دومین عصر جهانی شدن زندگی می‌کنیم مخالفتی ندارم و شما هم می‌توانید نداشته باشید.

عصر دوم جهانی شدن، عمری در حدود سی تا چهل سال دارد که البته بر روند و حرکتی بنا شد که عمری طولانی تر داشت. دیگر شکی در عصر دوم جهانی شدن وجود ندارد و نیز شکی در این نیست که عمیق تر است؛ گسترده تر است؛ تمام انسان‌ها را در سرتاسر جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد، نه فقط بخش‌های خاصی از جهان را و اینکه بسیار پویاتر و پر تحرک تر است و بسیار سریع تر

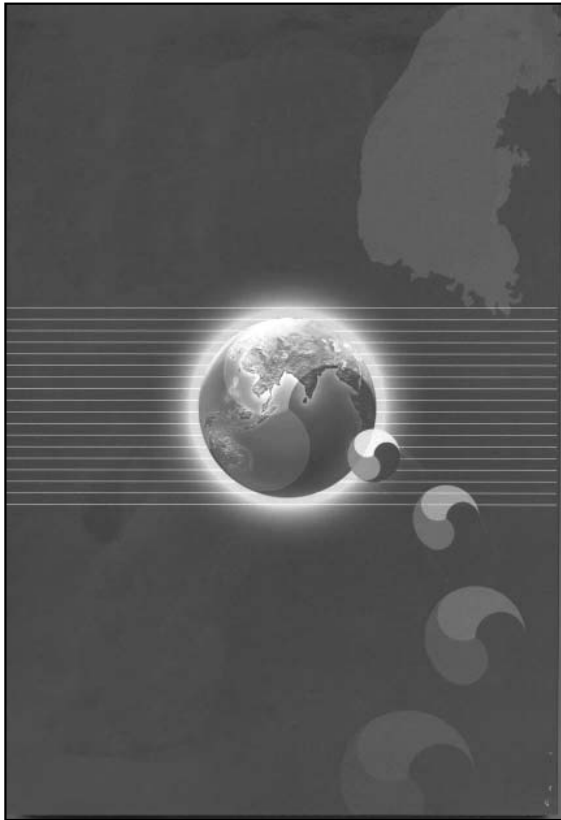
به پیش می‌رود و حتی تا حدی سازمانها و نهادهای متفاوتی نسبت به اواخر قرن نوزدهم در آن دخیل هستند. پس جهانی شدن اواخر سده بیستم و اوایل سده بیست و یکم، علیرغم اینکه شباهت‌هایی با قبل دارد، قطعاً تنها تکرار اتفاقاتی که مثلاً در اواخر قرن نوزدهم رخ داده است، نیست.

این مرحله دوم بحث‌های فراوان درباره جهانی شدن است که مردم را به خیابان‌ها کشانده و این جنبش عظیم ضد جهانی شدن را ایجاد کرده است. این جنبش، موجودیت خود را برای اولین بار در نشست سازمان تجارت جهانی در سیاتل نشان داد و قدرت روبه‌رشد آن در شهرهایی دیده شد که نشست‌های سازمان تجارت جهانی (WTO) و فدراسیون بین‌المللی کار (ILF) و دیگر سازمان‌های جهانی در آنها برگزار می‌شد. اخیراً نیز در «ژنوای»^(۱۷) ایتالیا مشاهده گردید که همانطور که بیاد دارید با خشونت قابل توجهی همراه بود و پلیس نیز در آن دخالت کرد. در گوتنبرگ نیز همینگونه بود.

لذا مرحله دوم بحث‌های فراوان درباره جهانی شدن دیگر تنها بحثی علمی نیست بلکه ابتدائاً سیاسی است و یک جنبش جهانی را شامل می‌شود. همه شما به عنوان دانشجویان علوم اجتماعی باید معنای آن را دریابید. ضروری است که موضعی در مورد آن اتخاذ کنید و سعی کنید که روند وقایع را درک کنید. ضروری است که از خود پرسید آیا همه ما باید خواسته تظاهرکنندگان را داشته باشیم؟

علت اهمیت فوق‌العاده مرحله دوم بحث‌های جهانی شدن این است که با وقایع یازدهم سپتامبر ارتباط نزدیکی دارد و جایی است که دهم و یازدهم سپتامبر به هم نزدیک می‌شوند. چرا که در مورد آینده جهان سخن می‌گویند و بحثی درباره مسیر آتی توسعه جهان و اثراتی است که می‌توانیم و باید تلاش کنیم که روی این روند توسعه داشته باشیم. ولی باید خاطر نشان کنم که بنظر من و بسیاری از نویسندگان دیگر در این حوزه، اگر به فعالیت‌های معترضین به جهانی شدن و نیز به افراد و سازمان‌های بزرگ جهانی که بر ضد آنها تظاهرات می‌کنند (مانند WTO، IMF و ILF) نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که علیرغم اینکه امروزه در باره جهانی شدن بسیار سخن گفته می‌شود، بسیار بد فهمیده شده است. درباره اش سخن می‌رود ولی مطمئن نیستیم که تمام افرادی که درباره آن سخن می‌گویند، فهمیده باشند که تغییراتی که بهمراه آن ایجاد شده است، تا چه پایه بنیادی و ریشه‌ای هستند.

برای این ادعا یک دلیل عمده وجود دارد و آن دلیل این است که هم مدافعان جهانی شدن مانند نهادهایی همچون «صندوق بین‌المللی پول» و بانک جهانی و هم معترضان به آن در جنبش ضد جهانی شدن، هر دو



و آن تلفیق فناوری اطلاعات از یک طرف و رایانه‌ای شدن از طرف دیگر بود. این تلفیق فناوری باعث شد تا بازارهای اقتصادی به بازارهایی تجاری تبدیل شوند که در طول بیست و چهار ساعت شبانه روز فعال هستند. تأکید بر تأثیر ارتباطات و این حقیقت که «ارتباطات هم زمان»^(۳۳) اصلی‌ترین عامل به هم وابستگی روزافزون ماست، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که تقریباً با تمام مسائل دیگر در هم تنیده و به هم تابیده است. به وقایع یازدهم سپتامبر بنگرید. در آن وقایع انسانی‌هایی غیر نظامی کشته شدند؛ کسانی که در هیچ نوعی از شرایط جنگی دخیل نبودند. لذا صرف نظر از مجازات آن، اقدامی بی‌رحمانه بود، ولی فقط کشتار نبود. وقایع یازدهم سپتامبر، آشکارا حاصل عمل ارتباطات جهانی بود. این وقایع به عنوان عمل ارتباطات جهانی تجربه شدند و افرادی که مرتکب آن شدند نیز، آن را به صورت عملی که ارتباطات جهانی انجام می‌دهد، طراحی کردند. درصد بسیار قابل توجهی از جهانیان، برخورد دومین هواپیما به برج دوم را از طریق تلویزیون به طور مستقیم تماشا کردند. فاصله‌ای در حدود بیست دقیقه بین این دو برخورد وجود داشت. وقایع یازدهم سپتامبر یک اتفاق رسانه‌ای جهانی بود که بر نوعی «به هم وابستگی جابجایی‌پذیر»^(۳۴) دلالت داشت

که در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، وجود دارد. اسامه بن لادن بعد از آن وقایع چگونه با جهانیان ارتباط برقرار کرد؟ آری، از طریق ویدیو. ویدیویی که پیامش را در آن داده بود و خبر آن بلافاصله در سرتاسر جهان مخابره شد. یعنی بن لادن که از مخالفان جهانی شدن بود، خود برای ابراز مخالفتش از یکی از سخت‌افزارهای جهانی شدن استفاده کرد؛ این امر یعنی به هم وابستگی جابجایی‌پذیر. تصویر بن لادن احتمالاً اولین و شاید دومین یا سومین تصویر مشهور جهان شده است و این بعلاطف طبیعت هم‌زمانی سیستم ارتباطی ماست.

این مسئله، مسئله‌ای است که در پس بسیاری از تغییرات دیگر نیز خوابیده است. بطور مثال، در پس تغییراتی که شوروی سابق را دگرگون ساخت نیز می‌توانیم این مسئله را مشاهده کنیم. ساختار مسلط و اقتصاد شوروی سابق، تاب مقاومت در مقابل جهان سیالی که حاصل ارتباطات توده‌ای مدرن است را نداشت. چرا که امروزه کارها را به روشهایی انجام می‌دهیم که از نزدیکی و قرابت خاصی برخوردار شده است و اقتصاد نیز از این قاعده مستثنای نیست. در جهانی که اقتصاد، بسیار سیال‌تر، پویاتر و سریع‌تر شده است، نمی‌توان اقتصادی ایستا و غیر منعطف داشت.

تأثیر ارتباطات، فوق‌العاده بالاست و اگر بخواهید فقط یک نیروی مؤثر را از بین نیروهای مختلف انتخاب کنید، ارتباطات

گروه تمایل دارند که جهانی شدن را لزوماً پدیده‌ای اقتصادی تعریف کنند و به جهانی شدن بعنوان بزرگ شدن بازار جهانی و نقش رو به رشدی که سازمان‌های اقتصادی و نظام اقتصادی جهان در زندگی ما ایفا می‌کنند می‌نگرند. اگر چشمانتان باز باشد خواهید دید که اقتصاددان معروف، آقای «جورج سوروس»^(۳۵) هم مرتکب این اشتباه شده است. او یکی از فارغ‌التحصیلان و حامیان دانشگاه LSE است و اخیراً نیز کتابی تحت عنوان «گزارش سوروس از جهانی شدن»^(۳۶) نگاشته است که بد نیست نگاهی به آن بیندازید. اشتباه سوروس این است که جهانی شدن را لزوماً پیرامون جایگاه بازار جهانی و پدیده‌ای اقتصادی تعریف می‌کند. واضح است که اشتباه فاحشی نمی‌کند؛ چراکه اگر به تأثیر بازار اقتصادی جهان از سی سال پیش تا بحال (که همان زمانی است که من آن را عصر جهانی می‌خوانم) نگاه کنید، قطعاً می‌توانید نشان دهید که نظامهای اقتصادی جهانی در این مدت بسیار اثرگذارتر شده‌اند. هم اکنون روزانه حدود دو تریلیون دلار در بازار ارزی جهان در گردش است که رقم فوق‌العاده بالایی است. در حدود سی سال پیش فقط ذره‌ای از این رقم در گردش بوده است. لذا بدون شک پیوندهای تجارت جهانی و تأثیر نظام‌های اقتصادی جهانی با شتاب اقتصادی بسیار بالایی فزونی یافته است. ولی در عین حال مشهود است که قسمت اعظم این تجارت واقعاً جهانی نیست بلکه منطقه‌ای است. البته این مسئله در مورد بازارهای ارزی صدق نمی‌کند، ولی بیشتر تجارت کالایی هنوز منطقه‌ای است؛ همانطور که به عنوان مثال بیشتر تجارت کالایی در اتحادیه اروپا در داخل آن جریان دارد. در آمریکا نیز بیشتر تجارت، داخلی است و فقط ده درصد اقتصاد آمریکا مربوط به تجارت خارجی است. پس بیشتر باید در مورد تجارت منطقه‌ای و مناطق تجاری صحبت کرد. ولی اینها هم یک شتاب بسیار بالا را در به هم پیوستگی اقتصاد جهانی نشان می‌دهند.

به هر حال این نکته بسیار اهمیت دارد که جهانی شدن سیاسی نیز هست، فرهنگی نیز هست و حتی به نظر من مهمتر از همه جهانی شدن با «ارتباطات» عجین شده است. در طول سی سال گذشته، مهمترین نیروی دگرگون‌کننده زندگی ما، بازارهای اقتصادی و یا به هم وابستگی اقتصادی نبوده، بلکه تأثیر «ارتباطات» بوده است که عموماً تحت عنوان «انقلاب ارتباطات»^(۳۷) خوانده می‌شود. انقلاب ارتباطات اصولاً به اواخر دهه شصت برمی‌گردد که اولین سیستم ماهواره‌ای کارا که امکان ارتباطات هم‌زمان از یک سوی زمین با سوی دیگر را فراهم می‌ساخت، به فضا فرستاده شد. پس از آن هم، تغییرات بسیار دیگری در جهان رخ داد و طی این تغییرات، اتفاق مهمی افتاد

**جهانی شدن
قطعاً قدرت
دولت - ملت‌ها را
تغییر می‌دهد
و عامل افزایش
اهمیت منطقه‌گرایی
ملی‌گرایی محلی
قوم‌گرایی
و عدم تمرکزگرایی
شده است**

دانیل بل:
دولت - ملت
کوچکتر از آن
شده است که
مسائل بزرگ را
حل کند
و بزرگتر از آن
شده است که
مسائل کوچک را
حل کند

نکته دیگری که باید به آن توجه شود این است که از آنجایی که جهانی شدن مجموعه‌ای از تغییرات متعدد پیچیده است، مجموعه واحدی از پیامدها را در بر نخواهد داشت. بطور مثال جهانی شدن قطعاً قدرت دولتی - ملت‌ها را تغییر می‌دهد که در سخنرانی بعدی پیرامون آن سخن خواهم گفت. اما همزمان، جهانی شدن عامل افزایش اهمیت منطقه‌گرایی، ملی‌گرایی محلی، قوم‌گرایی محلی، عدم تمرکزگرایی و واگذاری قدرت در زندگی ما شده است. بطور مثال به بریتانیا نگاه کنید. قدرت به اسکاتلند و ولز، واگذار شده است و قطعاً واگذاری‌های قدرت بیشتری هم صورت خواهد گرفت. این واگذاری قدرت پس از مدتی طولانی انجام شد. ملی‌گرایان اسکاتلند دیر زمانی است که وجود داشته‌اند. ولی علت این که این واگذاری قدرت پس از این همه مدت هم اکنون صورت گرفته است، تأثیرات پدیده جهانی شدن است. جهانی شدن همانطور که قدرت‌هایی را از ملت می‌گیرد، قدرت‌هایی را به آن تزریق می‌کند. جهانی شدن موجب تمرکز زدایی از قدرت دولت ملی می‌شود. در این باره مشهورترین نقل قول از «دانیل بل»^(۳۰)، یکی از جامعه‌شناسان معاصر است که می‌گوید: «دولت - ملت کوچکتر از آن شده است که مسائل بزرگ را حل کند و بزرگتر از آن شده است که مسائل کوچک را حل کند.» این جمله، نحوه بیان نسبتاً مناسبی برای تبیین کش و قوسی است که جهانی شدن ایجاد می‌کند.

نباید به اشتباه، جهانی شدن را نیرویی کاملاً خارجی محسوب کنید. بسیاری افراد به جهانی شدن با این دید نگاه می‌کنند. بسیاری افراد از تأثیر جهانی شدن بر «ما» سخن می‌گویند. گویی که به سادگی یک نیروی خارجی از جایی در جهان بر ما اثر می‌گذارد و مهم نیست که ما در یک کشور فقیر یا غنی باشیم، مهم این است که نوعی نیروی خارجی است. اما قضیه اینگونه نیست. جهانی شدن را مردم طی زندگی روزمره شان تولید می‌کنند. جهانی شدن بصورت ناهمساز و بی‌تقارن تولید می‌شود؛ چرا که مسلماً دنیایی مساوی طلبانه را خلق نمی‌کند. هر بار که هر کس به سایت LSE رجوع می‌کند و یا رایانه‌ای را روشن کرده و از اینترنت استفاده می‌کند، فقط به جهانی شدن پاسخ نمی‌دهد، بلکه یکی از عواملان فرایند جهانی کردن می‌شود و در فرآیندهایی مشارکت می‌کند که منجر به تغییر شکل جهان می‌شوند. این پدیده فقط متعلق به کشورهای غنی نیست و مهم نیست که کشورهای غنی چقدر مایل به رهبری این فرآیند هستند و یا چقدر بر آن مسلط‌اند. هر بار که انسانی فقیر در زامبیا، رادیو را برای گوش دادن به شبکه جهانی و یا هر نوع مخابره رادیویی روشن می‌کند، علاوه بر تجربه این فرآیند، در فرآیند بزرگ‌تری از

جهانی کردن مشارکت می‌کند. پس جهانی شدن پدیده‌ای دیالکتیک بوده و هست و این به مقوله «عاملیت» بر می‌گردد که فرید هالیدی در ابتدای بحث مطرح کرد. ما عواملان این فرآیند هستیم، همانطور که همزمان تحت تأثیر آن نیز قرار داریم و زندگی مان به کلی توسط آن تغییر می‌کند.

لذا من جهانی شدن را از جهتی دگرگونی نهادهای بنیادی جامعه جهانی تعریف می‌کنم. تبیین این مسئله، درون مایه چهار سخنرانی بعدی من خواهد بود. دامنه این بحث‌ها از خانواده تا طبیعت زندگی اقتصادی و حاکمیت سیاسی و زندگی فرهنگی و جامعه گسترده‌تر جهانی که دارای سازمان‌های جهانی است و پیش از این به آن اشاره کردم را در بر می‌گیرد. تغییرات فوق‌العاده‌ای رخ داده است که برای هر یک از ما سازگاری با آنها چه از لحاظ عاطفی، شخصی و چه در مقام تحلیل نظری بسیار مشکل است. اما در مقام تحلیل گران نظری، باید سعی کنیم وضعیت فعلی جهان و الزاماتی را که برای ما دارد، نشان دهیم.

حال، به جنبش‌های اعتراضی باز می‌گردیم. جنبش ضد جهانی شدن و اهداف و اثرات احتمالی آن بر ما را چگونه باید ببینیم؟ اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که به دلایلی که ذکر کردم جنبش ضد جهانی شدن، خارج از خود فرایند جهانی شدن نیست. شاید تصور کنید که چون مخالف جهانی شدن هستید، خارج از این فرآیند محسوب می‌شوید، ولی واضح است که این گونه نیست. دقیق‌تر این است که جنبش ضد جهانی شدن را جزئی از فرآیندهای جهانی کردن بدانیم. چرا که می‌دانیم افرادی که در خیابان‌ها برای اعتراض به جهانی شدن جمع می‌شوند، از فناوری اطلاعات جدید همچون اینترنت، تلفن همراه و وسایل دیگر ارتباطی استفاده می‌کنند که از سخت‌افزارهای جهانی شدن محسوب می‌شوند. آنها با استفاده از این وسایل البته توانستند پیام خود را در سطح جهانی انعکاس دهند. معترضان در خیابان‌ها نه بصورت منطقه‌ای، بلکه در سطح جهانی اعتراض می‌کردند. آنها می‌دانستند و از این مسئله استفاده کردند که تصویر اعتراض آنها بلافاصله در سطح جهانی مخابره می‌شود. لذا اتفاقی که افتاد، دوباره شبیه واقعه نیویورک و واشنگتن بود؛ رخدادی جهانی همراه با پیامدهای جهانی.

جهانی شدن دارای دو جبهه است. منظور از این دو جبهه موافقان و مخالفان جهانی شدن نیست. یک جبهه، «جهانی شدن از بالا»^(۳۱) است و جبهه دیگر، «جهانی شدن از پایین»^(۳۲). جهانی شدن از بالا لزوماً توسط خط مشی‌های سیاسی دولت‌ها انجام می‌شود. برای مثال می‌توان سیاست‌های آزاد سازی و حذف نظارت دولت بوسیله فعالیت شرکت‌ها و کارگزاران مربوط دیگر

را ذکر کرد. جهانی شدن از پائین بطور خاص تحت تأثیر فعالیت‌های تشکیلاتی غیر دولتی یا NGO ها و گروه‌های دیگر جامعه مدنی است. برای فهم معنای جهانی شدن، توجه به بحث جهانی شدن از پائین از اهمیت خاصی برخوردار است، چراکه تعداد سازمان‌های غیردولتی (NGO) فعال در سطح جهانی و رد پای جهانی آنها با شتاب بالایی در حال افزایش است.

مردم می‌گویند که شرکت‌های بزرگ دارای تأثیرات جهانی هستند. اما NGO های بزرگ، آکسفام^(۳۳)، گرین پیس^(۳۴) (صلح سبز) و... هم حقیقتاً سازمان‌هایی جهانی هستند. در حال حاضر طبق آخرین برآوردها، حدود سی هزار NGO در جهان فعالیت دارند، در حالی که در حدود سی سال پیش تعدادشان فقط به چند صد مورد می‌رسید. پس به هم وابستگی جهانی دو بعد یا دو نوع سازمانی دارد که در جنبش اعتراضی با هم در تعاملند.

از آنجایی که معترضان جهانی شدن در خیابان‌ها بسیار گوناگون و متفاوت هستند، این جنبش ضد جهانی شدن یک مجموعه خاصی از اهداف مشخص ندارد. گروه‌های معترض بسیار زیادی با اهداف بسیار متفاوت وجود دارند. برای مثال، هدف یک سری از گروه‌های چپ افراطی که در این جنبش ضد جهانی شدن به نوعی دخیل هستند، برچیده شدن سرمایه داری به عنوان یک نظام اقتصادی است؛ در حالی که کسی فعلاً جایگزین دیگری برای آن نمی‌شناسد. اما بخش اعظم معترضان از بخش NGO ها هستند و من آن را بخش مسالمت‌آمیز و صلح‌جو می‌خوانم. NGO ها، عامل بیشتر تظاهرات‌های ضد جهانی شدن و جنبش اعتراضی‌اند. ولی خشونت نمی‌ورزند و حامل پیام بسیار مهمی برای ما هستند. آنها به چه چیزی اعتراض دارند؟

در بخش عقلانی جنبش ضد جهانی شدن، سه علت عمده برای اعتراض به جهانی شدن می‌توان یافت. البته آنها باید ما و دلیلمان را صرفنظر از این که با آنها همدلی و همراهی می‌کنیم یا نه، مد نظر بگیرند.

اولین ادعایی که می‌کنند این است که جهانی شدن اصولاً پدیده غربی است؛ یعنی تحت نفوذ و تسلط منافع غرب و مخصوصاً آمریکا است و بقیه جهانیان در آن محلی از اعراب ندارند. لذا جهانی شدن اساساً طرح و پروژه‌ای برای یک پنجم جهان است و چهار پنجم دیگر در آن نادیده گرفته شده‌اند. به نظر من این به هیچ عنوان فرض صحیحی نیست؛ اما باید به آن توجه کرد. چرا که در جامعه جهانی که در حال شکل‌گیری است، نابرابری‌ها و عدم توازن‌های عمده‌ای در قدرت وجود دارد. این عدم توازن‌ها در دوره جنگ سرد هم وجود داشت و نمی‌توان آنها را تحمل کرد و اگر می‌خواهیم که جامعه‌ای برابر و متوازن در سطح جهانی بسازیم، نباید

آنها را تحمل کنیم. در بحث های بعدی دوباره به این موضوع خواهیم پرداخت.

دومین دلیلی که ذکر می کنند این است که اثرگذاری شرکت ها بیش از اندازه است. می گویند که تحت تأثیر نگرش بازارهای پیشرو و حذف نظارت دولت و آزادسازی اقتصادی، شرکت های بزرگ بازرگانی که انتخابی نیز نیستند، قدرت بسیار بالایی پیدا کرده اند. قدرت آنها فقط در توسعه بخشهایی از جهان نیست، بلکه در زندگی ما هم تأثیر دارند. آنها می پرسند که شرکت های بزرگ را چه کسی انتخاب می کند؟ هیچ کس. در حالی که به نظر می رسد که شرکت های بزرگ تصمیمات فراوانی می گیرند که متعلق به عرصه عمومی و عرصه سیاسی مردمسالارانه است؛ جایی که همه ما باید بتوانیم منافعمان را دنبال کرده و در مورد سیاست ها و خط مشی ها گفت و گو کنیم.

به استدلال فوق هم باید توجه شود؛ چراکه جامعه ای که منافع بازار بر آن چیره و حاکم باشد، جامعه مطلوبی نیست. جامعه ای که در آن قدرت شرکت ها بیش از اندازه زیاد شود و شرکت ها بتوانند بطور غیر قانونی و غیر مشروع بر تصمیمات مردمسالارانه تأثیر بگذارند، جامعه مطلوبی نیست. جامعه ای که در آن، بازارها قسمت های زیادی از زندگی ما را اشغال کرده اند، جامعه ای بی ثبات، آشفته و شدیداً نابرابر است. این جامعه بیش از اندازه

«تجارتی»^(۳۰) می شود. باید ارزشهای بخشهای مختلف زندگی مان مانند آموزش، سلامتی و مثلاً بعضی ارزش های شهروندی در مورد همسایه ها را پاس بداریم. نباید اجازه دهیم که این ارزش ها، بیش از اندازه تجارتي شوند. تجارتي شدن نه لزوماً، ولی می تواند دشمن ارزش های دیگری باشد که به اعتقاد من بعنوان شهروندانی که مدنی می اندیشند باید از آنها حمایت کنیم. ما نباید گمان کنیم که «قدرت مصرف کننده»^(۳۱)، همان «شهروندی» است. ما نباید تصور کنیم که در یک جامعه دموکراتیک و سیاست دموکراتیک، حق پرسه زدن در سوپرمارکت ها همان حقوق شهروندی است. عرصه عمومی در این مورد به نوعی در حال بازیابی است و این مسئله احتیاج به پیگیری و تعقیب دارد. بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت.

و بالاخره سومین علتی که به آن اشاره می کنند، نابرابری فراوانی است که در جهان وجود دارد. می گویند که جهانی شدن پروژه ای نه تنها برای بخش های توسعه یافته، بلکه برای کشورهای غنی است. کشورهای غنی از طریق آن منافع خود را با هزینه کشورهای فقیر تعقیب می کنند و جهان در حال توسعه در این فرآیند قرار نمی گیرد. استدلال معترضان این است که جهانی شدن، جهانی را ساخته است که به علت نابرابری غنی و فقیر دارای شکاف شده و

دوباره گشته است. لذا باید سعی کنیم که این جریان را وارونه کنیم و زمان را برگردانیم. این نیز موضوعی است که بطور مشخص در سخنرانی سوم پیرامون آن سخن خواهم گفت. همه اینها سؤالاتی جدی هستند. من شخصاً با پاره ای از نظرات معترضان موافق نیستم؛ ولی همه اینها سؤالاتی هستند که باید به تحلیل آنها بپردازیم.

لذا تریبون را به فرد هالیدی واگذار می کنم. او اجمالاً سؤالاتی را از من خواهد پرسید و پس از آن به یکی دو سؤال از میان حضار هم پاسخ خواهم داد.

تونی، من از این نکته ای که به آن اشاره کردید بسیار خوشم آمد که ما باید علاوه بر یازدهم سپتامبر به دهم سپتامبر و مشکلات و نابرابری های جهانی در آن تاریخ هم توجه کنیم. مقاله بسیار خوبی از آقای مارتین وولف^(۳۲) در فایننشال تایمز^(۳۳) چاپ شده بود. او در این مقاله گفته بود که دنیای توسعه یافته همانند قطاری است که با درجه ای از امنیت از منطقه ای فقیر نشین در حال عبور است. قطار و سرنشینان آن از بچه های سنگ بدستی که از پشت شیشه پنجره قطار آنها را می بینند، در امان نیستند. پنجره قطار در یازدهم سپتامبر با یکی از آن سنگها شکسته شد، در حالی که این شرایط و امکان وقوع آن همیشه در طول مسیر وجود داشته است. یک سؤال دیگر را هم مطرح می کند که البته باید بیشتر پرسیده شود و آن اینکه اساساً این جنگ چه زمانی آغاز شد؟ آیا در هفتم اکتبر با بمباران افغانستان شروع شد؟ یا در یازدهم سپتامبر و یا به گفته بن لادن سالها پیش و به قول او هشتاد سال پیش آغاز شد؟ به عبارت دیگر آغاز این درگیری نزد هر دو طرف، یازدهم سپتامبر نبود و می توان شروع آن را در عملیاتهای نظامی دهه نود دید.

به عنوان یک کارشناس روابط بین الملل می خواستم پیرامون دو مسئله از شما سؤال کنم. بدون امنیت، جهانی شدن ممکن نخواهد بود. در دهم سپتامبر توهمی وجود داشت مبنی بر این که امنیت ابهای بین المللی، امنیت شهروندان، امنیت مالکیت و صلح در جهان به دقت در حال محافظت است و ما می توانیم به ادامه دستور جلسه جهانی شدن بپردازیم. دستور جلسه ای که مبنی بر جهان نگرایی لیبرال در تجارت، مهاجرت، تحصیلات عالی و... بود. آیا فکر نمی کنید که باید به نوعی با دقت بیشتری به امنیت شالوده ها و بنیان های جهانی شدن بیندیشیم؟ مثلاً «مسافرت» [با هواپیما] یکی از مواردی است که همه ما با آن درگیر هستیم و دفعاتاً بسیار ناامن شده است. چند وقت پیش در فروشگاه محله مان به چند نفر روسی برخورد کردم که از من در مورد پتیر انگلیسی پرسیدند. با آنها شروع به صحبت کردم. وکیل بودند و نظرشان را در

جهانی شدن را
مردم
طی زندگی
روزمره شان
تولید می کنند
هر بار که
رایانه ای را
روشن
و از اینترنت
استفاده می کنید
فقط به جهانی شدن
پاسخ نمی دهید
بلکه یکی از
عوامل فرایند
جهانی کردن
می شوید
و در فرایندهایی
مشارکت می کنید که
منجر به
تغییر شکل جهان
می شوند





بود. اعتقاد من این است که ما در جهانی به هم وابسته زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم جنبه‌ای از جهانی شدن را برگردانیم، بلکه فقط می‌توانیم بطور مثال، روند آزادسازی تجارت را بازگردانیم. ولی این نیز یک اشتباه خواهد بود. چیزی که ما نیاز داریم این است که به جای برگرداندن این روند به هم وابستگی جدید، زمین بازی و شرایط بازی را برای تجارت برابر کنیم. لذا معتمد باید به دنبال راههایی برای برخورد با این مسائل مربوط به امنیت باشیم و این احتمالاً به معنای استراتژی‌ها و راهبردهایی متفاوت از گذشته است.

شما درباره جامعه مدنی جهانی سخن گفتید. من حس می‌کنم و مری کالدور و دیوید هلد هم در این مورد نوشته‌اند که تصور شما نسبت به جامعه مدنی، پیش از اندازه خوش خیالانه و فرشته آسا است. شما به اندازه کافی نمی‌پرسید که وظایف جامعه مدنی چیست؟ و یا وظایف NGOها چیستند؟ و تا چه حدی نقش گزینه‌های واقع بینانه دیگر را بازی می‌کنند؟ تا چه حدی گروه‌های متعصب، مستبد، بنیادگرا، ضد فمینیستی و را به عنوان بخش‌هایی از جامعه مدنی می‌پذیرید؟ آری، در عرصه داخلی و بین‌المللی می‌توانیم فضای بیشتری به جامعه مدنی بدهیم. ولی آیا می‌توانیم وارد شوندگان به آن راد در برابر ارزشهای بین‌المللی لیبرال هم مسئول نگه داریم؟ بسیاری از آنها نسبت به این ارزشها متعهد نیستند. بسیاری از آنها پلید و هرزه و متعصب‌اند. بسیاری از آنها توسط دولت‌ها و گروه‌های مافیایی تغذیه و حمایت می‌شوند. ما نمی‌توانیم فقط جامعه مدنی را رو به جهان بکشاییم؛ چراکه بسیاری از انسانهای پلید و خطرناک نیز در این جهان هستند.

پیشنهاد می‌کنم، اگر مایل به شنیدن پاسخ‌های مناسبی به این سؤالها هستید، به سخنان اندیشمند بزرگ، «آریک بک»^(۳۸) توجه کنید. او ترم آینده به LSE خواهد آمد و مثل همیشه چند سخنرانی نیز ارائه خواهد داد که در آنها دقیقاً به همین نکات می‌پردازد. من قبلاً از سؤال‌های فرد هالیدی مطلع نبودم، ولی به هر حال سعی می‌کنم نکاتی را ذکر کنم. من به اندازه مری کالدور و دیوید هلد درباره جامعه مدنی نمی‌نویسم. ولی همانطور که آریک بک هم می‌گوید، جامعه مدنی «شهروندان پلید»^(۳۹) نیز تولید می‌کند. شهروندان پلید کسانی هستند که از حقوق و رویه‌های مردمسالارانه سوء استفاده می‌کنند. رشد جامعه مدنی باعث تنوع شهروندان پلید می‌شود. بعنوان مثال می‌توان از گروه‌های راست افراطی که برای رسیدن به اهداف خود از اینترنت استفاده می‌کنند،

که تنش‌های جدی بین قدرت‌های هسته‌ای وجود دارد نیز از همین دسته‌اند. ولی علیرغم همه اینها، به نظر می‌رسد در بیشتر موارد، ساختار خشونت‌ها و جنگ‌ها در حال تغییر است و نوعی ارتباط بین آنها دیده می‌شود. گویی جلوگیری از درگیری‌های محلی که عمدتاً قومی یا مذهبی هستند بسیار مشکل شده است. وقتی این درگیری‌ها آغاز شوند، همانند مورد یوگسلاوی، دیگر کنترل پیامدهای آنها بسیار مشکل است؛ چراکه همانطور که اشاره کردید، امنیت ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. محلی هستند ولی متأسفانه بسیار بین‌المللی‌تر از جنگ‌های سنتی‌اند. خانم مری کالدور^(۴۰) و خود فرد هالیدی در این زمینه نوشته‌های بسیار آموزنده‌ای دارند. این مسئله با شبکه‌های جدید خشونت در ارتباط است؛ چراکه جهانی شدن توانایی تولید شبکه‌های جدید خشونت را دارد. اخیراً سفری به آمریکا داشتم و در آنجا کتاب رابرت. ج. لپتون^(۴۱) را درباره فرقه‌ای مذهبی در ژاپن می‌خواندم که در یکی از زیرگذرهای ژاپن گاز پخش کرده بودند. تحلیل او این بود که مشابهت‌های زیادی در حرکت‌های بنیادگرایان در سرتاسر جهان قابل مشاهده است. بیشتر آنها دارای صورت‌های مشابهی هستند. بطور مثال پیشوا و مرشد دارند، بین آنها تقسیم‌بندی روشنی میان سیاه و سفید و خوب و بد وجود دارد و معمولاً مردان بسیار جوان و طرد شده جذب آنها می‌شوند.

برای جلوگیری از این حرکت‌ها، باید به روش‌های جدید ایجاد امنیت بپردازیم. که طبیعتاً آن روش‌های قدیمی نخواهند

مورد وکلای انگلیسی پرسیدم. در جواب گفتند که میان مایه و کم خاصیت هستند. گفتیم چرا؟ گفتند چون توماس هابز^(۴۲) را نخواندند. به عبارت دیگر می‌گفتند که وکلای انگلیسی مسائل امنیت بین‌الملل را فراموش کرده‌اند. سؤال اول من این است که دیدگاه شما پیرامون ارتباط جهانی شدن و امنیت چیست؟ و سؤال دوم اینکه چه کسی این امنیت را ایجاد خواهد کرد؟ قطعاً آن کس، جامعه مدنی جهانی یا MNSها و یا دانشگاه LSE نخواهد بود؛ بلکه اگر اشتباه نکنم، دولت‌ها و آنهم دولت‌های قوی‌تر باید این امنیت را ایجاد کنند. و این مسئله‌ای کهنه است.

یک عنصر بسیار مهم وجود دارد که امیدوارم دانشگاه LSE هم در جهت ایجاد آن کمک کند، و آن اینکه برای ایجاد امنیت، به دنیایی جهان شمول و جهان-وطنی^(۴۳) و به انسان‌هایی که بتوانند این ارزشهای جهان-وطنی را بیان کنند، نیازمندیم. به انسان‌هایی نیازمندیم که بتوانند این جهان را به جلو هدایت کنند و این چیزی است که LSE به آن کمک می‌کند. به نظرم در LSE، انسان‌های زیادی را از کشورهای مختلف می‌بینید که اینجا نشستند. این مسئله به نوعی بیان کردن آن آئین جهان وطنی است. فراتر از آن، تأمین امنیت امر بسیار مشکلی است. به اعتقاد من، ساختار روابط بین‌الملل در عصری که پیرامون آن سخن می‌گویم تغییر کرده است و احتمالاً شما هم حداقل تا حدی با من موافق هستید. بالتبع، هنوز در مناطقی از جهان، جنگ‌های سنتی، ناپذیرفتنی و غیر محتمل نیستند. متأسفانه جنگ‌های پاکستان و هند، تایوان و چین و خاور دور

جهانی شدن دارای دو جنبه است
یک جنبه جهانی شدن از بالا است
که لزوماً توسط خط مشی‌های سیاسی دولت‌ها صورت می‌گیرد و جنبه دیگر جهانی شدن از پایین که به طور خاص تحت تأثیر فعالیت‌های تشکل‌های غیردولتی است

یاد کرد. بنابر این به هیچ وجه نمی توان گفت جامعه مدنی، نیرویی خالص و کاملاً مطبوع و خوش خیم است. مسئله سوء استفاده از حقوق مردمسالارانه، واقعیتی است که وجود دارد و در این مورد با شما موافقم NGOها هم، انتخابی تر از شرکت های بزرگ نیستند؛ بنابراین نمی توان جهانی را که بیشتر توسط NGO ها اداره می شود، جایگزین سیاست های سنتی و متعارف مردمسالارانه کرد. یکی از دلایل آن این است که NGO ها گروه های مختلفی را نمایندگی می کنند که همانطور که گفتیم بعضی از آنها پلیدند. ولی NGO ها، گروه هایی با منافع خاص نیز هستند. طبعاً به کسی نیاز است تا مطالبات متفاوت این گروه های ذینفع و همسو را جفت و جور و هماهنگ کند. تنها راه جفت و جور کردن اینها نیز از طریق حکومت های مردمسالارانه است. لذا هسته نحوه برخورد اصلی با این مسائل در نظام های سیاسی دموکراتیک، باید همچنان دولت و شهروند دموکراتیک بماند.

یکی از حضار:

شما گفتید که مسئله این نیست که ما در حال جهانی شدن هستیم یا نه، بلکه مسئله اصلی شناخت فرآیندهای جهانی شدن است؛ من نیز با شما موافقم. البته این پدیده، بسیار پیچیده است، ولی به نظر می آید که شما جهانی شدن را بعنوان تجربه ای واحد بررسی می کنید. همانطور که خود گفتید، عوامل و کنشگران متعددی در فرآیند جهانی شدن دخیل هستند که جهانی شدن را به انحاء مختلفی تجربه می کنند و روی آن تأثیر می گذارند. قطعاً تجربه من از جهانی شدن در این تالار با تجربه کسی که در زامبیا رادیوی خود را روشن می کند، متفاوت است.

متشکرم، پاسخ شما روشن است. احتمالاً مفهومی که من در صدد بیان آن بودم، به درستی انتقال پیدا نکرده است. چراکه من سعی کردم بگویم که دقیقاً همینگونه است که شما گفتید. به همین دلیل است که می گویم باید واژه جهانی شدن را فراموش کرد. به همین دلیل است که معنایی ندارد که بگویم موافق یا مخالف آن هستیم. جهانی شدن به معنای یک مجموعه کلی از تغییرات است. تمرکز بسیاری از این تغییرات در طول سی سال گذشته بوده است و به صورت های مختلفی، انسانهای مختلفی را در قسمت های مختلفی از جهان تحت تأثیر قرار داده است. گاهی پاره ای از تفاوت ها مانند تفاوت غنی و فقیر را برجسته کرده است، و گاهی نیز همانند کشورهای شرق آسیا که بسیار ثروتمندتر شده اند، در جهت عکس، عمل کرده است. می دانیم که یک روند یگانه محروم سازی در جهان در جریان نیست.

پس تقریباً صحیح است اگر بگوییم که بجای یک روند خاص، روندی کاملاً متمایز با علل متفاوت است که پیامدهای مختلف و متفاوت آن به طرق مختلف انسانهای مختلف را در نقاط مختلف جهان تحت تأثیر قرار می دهد. نکته مهم اینجاست که دیگر هیچ کس بیرون از این فرآیند قرار ندارد. آن روستایی زامبیایی نیز بسیار بیش از قبل در این نظام قرار دارد. به عنوان مثال هر اتفاقی که بر سر اقتصاد آرژانتین بیاید، چه بپسندیم و چه نپسندیم، بر همه ما و کشورهای غنی و فقیر تأثیر می گذارد.

یکی از حضار:

تونی بلر (۴۰) در کاردیف صحبت هایی پیرامون تهدیدهای بنیادگرایی نسبت به دنیای جهانی شده امروز ما داشت و در خلال آن گفت که مردم از «جامعه رو به فروپاشی و زوال» (۴۱) بیزارند. شما جامعه رو به زوال را چگونه تعریف می کنید؟ آیا جامعه ما چنین جامعه ای است؟ و اگر در چنین جامعه ای هستیم، آیا چیز بدی است؟

سؤال خوبی است. نه، من تصور نمی کنم که جامعه ما رو به فروپاشی است. در انگلستان ما دارای یک نظام مردمسالارانه نهادینه شده هستیم که مدت زیادی دست نخورده باقی مانده است و عمر آن از بیشتر نظامهای مردمسالارانه کشورهای غربی بیشتر است؛ کشورهای که نظامهای مردمسالارانه آنها با دوره هایی از فاشیسم دچار وقفه شده است. در انگلستان مدارا، فضای باز، آزا دی و تبادل اطلاعات پیرامون مسائلی از این نوع، ترویج می شود. اینها بخشهایی از ارزشهای غربی هستند که قابلیت جهانی شدن را دارند. مردمسالارای، آزادی بیان و آن مسائل جهانی. اما این فرق دارد با این که بگوییم جامعه ما به ارزشها و اخلاق، به نحو رضایت بخشی پاسخ می دهد، چراکه من مایلم بگویم از بعضی جهات اینگونه نیست. من از واژه فروپاشی استفاده نمی کنم، چون بار فرهنگی زیادی دارد. ولی خلاء هایی اخلاقی در جامعه ما وجود دارند که باید پر شوند. پاره ای از آنها در عرصه سیاسی و پاره ای دیگر در عرصه شخصی قرار دارند. بطور مثال، وقتی در مورد ازدواج، خانواده و روابط جنسی سخن می گویم، اگر نتوانیم این فضا را با یک اخلاق روابط جنسی پر کنیم، مشکلات جدی اخلاقی و روحی در زندگی شخصی مردم خواهیم داشت. اما نکته اینجاست که راه حل، بازگشت به بنیادگرایی نیست. مطمئناً راه حل، یک نظام اعتقادی نیست که از فرط تصلب و جزمیت، اجازه هیچگونه بحث آزاد را نمی دهد. بنابراین باید یک گفت

وگویی مردمسالارانه بنا شود. مردمسالاری در این کشور و چند کشور دیگر جهان شکوفا شده است و این ارزشی قابل جهانی شدن است و به هیچ عنوان فروپاشنده نیست.



پی نوشت ها:

۱- این سخنرانی در تاریخ هفتم نوامبر سال ۲۰۰۱ ایراد شده است.

2- Runaway world: How globalization is reshaping our lives

۲- این کتاب با ترجمه دکتر علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب توسط انتشارات علم و ادب منتشر شده است.

3- Global Futures at a time of transition

4- University of Aarhus

5- Fred Halliday

6- London School of Economics and Political Science

مدرسه اقتصادی و علوم سیاسی لندن

که مشهورترین کالج دانشگاه لندن است. از

این پس در این ترجمه از مدرسه اقتصادی و

علوم سیاسی لندن تحت عنوان «دانشگاه» LSE

یاد می شود.

4- University of Aarhus

5- Fred Halliday

6- London School of Economics and Political Science

7- Structure

8- Agency 9- Education

10- Leadership

11- Tottenham Hotspur

12- Spurs

13- Arsenal

14- Globalisation

15- Interdependence

16- David Held

17- The great globalisation debate

18- The globalisation sceptics

19- Genoa

20- George Soros

21- Soros Report on Globalisation

22- Communication revolution

23- Instantaneous Communication

24- Commutative interdependence

25- Daniel Bell

26- Globalisation from above

27- Globalisation from below

28- Oxfam

29- Greenpeace

30- Commercialised

31- Consumer power

32- Martin Woolf

33- Financial Times

34- Thomas Hobbes

35- Cosmopolitan world

36- Mary Kaldor

37- Robert J. Lipton

38- Ulrich Beck

39- Ugly Citizens

40- Tony Blair

41- Decadent Society

جامعه ای که

در آن

بازار

قسمت های زیادی

از زندگی ما را

اشغال کرده

جامعه ای بی ثبات

آشفته

و شدیداً نابرابر

است